

# ینما

شماره مسلسل ۱۱۱

سال ۵۵م

مهرماه ۱۳۳۶

شماره هفتم

علی دشتی

سر نوشت

دوست فاضل و گرامی

شعری که زیر عنوان «سر نوشت» در مجلهٔ اخیر ینما خواندم (۱) بسیار خوب بود و چنانکه انتظار میرفت از طبع پخته و کار کردهٔ شما جز اینگونه ابیات محکم و دارای اندیشه نباید تراوش کند و لو اینکه زردشت «زردشت» شود؛ در زبان شعرو جور کردن قافیه این امری خیلی رایج و در زبان استادان نیز مکرر دیده شده است. چون شما اهل معنی و مردی هستید که گفتن یک نکته و یک مطلب را برای بستن شعرو جور گفتن قافیه ترجیح میدهید، و از این رو کم میگوئید ولی خوب میگوئید، اجازه دهید دو نکته‌ای که راجع باین شعر شما بنظرم رسید برای شما بنویسم.

۱ - من معتقد نیستم که نیک و زشتی در کار نیست. مسلماً زشت و نیک هر دو موجود است بدلیل خیلی بدیهی و باقرار خودتان که یکی را نیک و یکی را زشت

۱ - شمارهٔ مردادماه ۱۳۳۶ صفحهٔ ۲۰۰، مجلهٔ ینما، باین مطلع:

چند می گوئی که این کارست نیک، آن کارزشت کار زشت و نیک نبود جز بحکم سرنوشت

میگوئید. مخصوصاً از نقطه نظر اجتماع و از لحاظ تنظیم امور زندگی محققاً نیک و زشت موجود است.

یعنی اگر هم از نقطه نظر فلسفی و توجه داشتن بمفاهیم مجرد و مطلق عالم وجود، نیک و زشتی در کار نباشد از نقطه نظر اجتماع و از لحاظ اطلاق این دو مفهوم به نسبت زندگی فرد محققاً زشتی و نیکی وجود دارد و وجود آنها بدرجه ای محسوس و ملموس است که احیاناً آنها را قبیح و محاسن عقلی میگویند. یعنی بالذات چیزهایی زشت و چیزهایی نیک است و هر جامعه ای که بیشتر بدین امر مذعن باشد و بیشتر ترتیب اثر باین دو مفهوم بدهد و بوسیله وضع قوانین یا استقرار مبادی اخلاقی این دو مفهوم را بر مصادیق متعدده خود تطبیق کند و در احترام نیکی و نفرت از زشتی بی گذشت تر و جدی تر باشد؛ بهمان تناسب زشتی کم و نیکی فراوان و بالعکس در جامعه آسایش معنوی که صورتی از عدالت و حصه ای از سعادت است فراوان تر خواهد شد.

نکته ای دیگر که بر رغن خود باید بآن اضافه کنم اینست که سهم «سرنوشت» در این قضیه زیاد است ولی صد درصد نیست. و محرمانه باید مطلب دیگری بشما عرض کنم که اگر فرضاً نیکی و بدی صد درصد محصول سرنوشت بود و اراده ما در آن تأثیری نداشت شما نباید آنرا در مجله منتشر کنید برای اینکه مجله برای نشر افکار فلسفی بحت و بسیط و بقطع نظر از ملاحظات اجتماعی و اثر آن در مردم نیست، بلکه بیشتر برای اینست که مردم را بطرف نیکی هدایت کند و بآنها بفهماند که در دست خود آنهاست که خوب باشند یا بد. این قضیه مثل مسئله جبر است که در اندیشه های فلسفی عرفاء مانند یک امر مسلم است و انصافاً نمیتوان هیچگونه دلیل عقلی بر ضد آن اقامه کرد و روحانیون که مخالف آنند دلایل عقل پسندی نمیتوانند بر ضد آن اقامه کنند ولی معتقدند که «اگر باین قضیه اعتراف کنند و آنرا امر مسلم بدانند دیگر فلسفه تشریح و بعثت رُسل از بین میرود و مردم دیگر از احکام آسمانی که برای سعادت خود مردم تنظیم شده است پیروی نمیکنند. پس باید قائل باین شویم که انسان فاعل مختار است و برای نیکی و بدی سزا و جزائی باشد تا مردم را بصراط مستقیم یعنی اجتناب از ذرائع و عمل کردن بآنچه ثواب و صواب است راهنمایی کنیم».

این مطلب (اگر جنبهٔ دکانداری آنرا حذف کنیم) بسیار صحیح است و بنظر من این روش در جامعهٔ بشری مؤثر و مفید هم واقع شده است: شما خیال نکنید مردمان سوئد از بهشت آمده‌اند که اینقدر جامعهٔ منظم و نسبتاً منزله از دروغ و تقلب و ریا و تعدی درست کرده‌اند و ما از دوزخ آمده‌ایم که سرزمین ما در زیر موج وحشتناکی از دروغ و مظالم و ناهنجاریهای اخلاقی پوشیده شده است. شاید تا بیک درجه‌ای آب و هوای آنها مزاج آنها را با اعتدال نزدیکتر بار آورده باشد و روح انصاف و مروت و حساسیت آنها در مقابل هر چه زیبا و هر چه زشت است بیشتر باشد. یعنی سرنوشت آنها را اینگونه بار آورده باشد [چون بنظر من سرنوشت جزعللی که ما آنرا نمیتوانیم تشخیص دهیم چیز دیگری نیست و درعالم زندگانی هر چیزی در تحت تأثیر اسباب بوجود می‌آید]. ولی آنها نیز بشرند، یعنی میل به شر، میل به تعدی، میل بجلب نفع خود و لوا اینکه مستلزم زبان دیگران باشد در سرشت آنها هست ولی تعالیم اخلاقی و دینی و اجراء قوانین مفید، این غریزهٔ حیوانی را در آنها بدرجه‌ای کاسته است که جرم و جنایت و ارتکاب اعمال زشت و پلید در میان آنها خیلی کمتر رواج دارد. و بنا بر این امیدی هست که «نیکی بر بدی چیره گردد» و نوید حضرت زردشت اگر صد درصد بمرحلهٔ تحقق نرسیده است اقلان پنججاه درصد پیدا شده است. راست است که ممکن است «آفت محصول برزگر را تباه کند» ولی هیچ برزگری که جو کاشته باشد گندم درو نمیکند. علاوه بر اینکه فکر و هوشیاری و واقع بینی آنها برای آفت نیز تدابیری بکار بسته است که محصول آنها خیلی کمتر از محصول ما دچار آفت میشود.

بدون شبهه محصول فکری ما خیلی کم و تلاش ما در راه رسیدن بزندگی بهتری خیلی ناچیز است. ما نتایج را بدون فراهم ساختن اسباب آن آرزو میکنیم و از لوازم معیشت فقط بداشتن آرزو قناعت داریم. من بطور قطعی معتقدم: «هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست» و اگر هم «هر چه هست» قدری اغراق شاعرانه باشد اقلان پنججاه درصد آن موجود رخوت، کم فکری، مآل نیندیشی ماست.

اما نکتهٔ دوم راجع بشعر آخر شماست که بمفاد آن اصفهان بهشت و تهران جهنم است.

نه اینجا جهنم است و نه آنجا بهشت . این يك امر نسبی است . برای شما که يك هفته باصفهان رفته و در این يك هفته فارغ از زندگانی روزانه بوده و ادبای اصفهان مقدم شمارا غنیمت شمرده و نگذاشته‌اند حتی ملال و خستگی را احساس کنید بهشت است ، ولی شاید اگر بنا بود در اصفهان میماندید و سر و کارتان با مأمورین غلاظ و شداد - که در ولایات قیافه شداد بخود میگیرند - میافتاد، و در تهران کمتر احساس میکنید ، آنوقت اصفهان جهنم بود .

علاوه بر اینها جهنم و بهشت در اندرون خود ماست . در خارج از اندیشه و روح ما جهنمی و بهشتی دردنیاست .  
جواب جناب آقای دشتی مدظله در صفحات آخر مجله است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی  
بودنی بخواهد بود

اگر تو خشمگنی ، ای پسر ، و گرخش نمود  
درخت مُقل نه خرما دهد نه شفتالود  
چنانکه شاهدهی از روی خوب نتوان سود  
سپید رومی ، هرگز شود سیاه بدود ؟  
دهی و گرندهی ، بودنی بخواهد بود

قلم بطالع میمون و بخت بد رفتست  
مقدرست که از هر کسی چه فعل آید  
بسعی ماشطه اصلاح زشت نتوان کرد  
سیاه زنگی ، هرگز شود سپید بآب ؟  
قلم بآمدنی رفت اگر ، رضا بقضا